

# تکبرگی راه کارگر

روزنامه سیاسی هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) سردبیر: ارژنگ بامشاد چهارشنبه ۶ شهریور ۱۳۸۱-۲۸ آگوست ۲۰۰۲ شماره ۱۵۲

## جای گاه مردم در حکومت

### پیران آزاد

بود، هنوز کشور زیر سلطه حکومت استبدادی آن هم از بدترین انواع آن یعنی استبداد دینی است. اما این یک قرن بیداری و مبارزه و به ویژه حرکت بزرگ سال ۵۷ که دورافتاده ترین ها را هم تکان داد و به صحنه مبارزه مستقیم سیاسی کشاند، تأثیرهای عمیقی را چه در حوزه اندیشه سیاسی جامعه و حق طلبی مردم و چه در حوزه سیاسی رسمی مملکت داشته است. حالا به آسانی می توان دید که مردم مجاللی به حرف و اندیشه ای که اندکی از دموکراسی و حق تعیین سرنوشت دور باشد نمی دهند. کالای استبداد در ایران هیچ خریداری ندارد. آخوندهای مستبد حاکم هم مجبورند جنس فاسد و تاریخ گذشته استبدادی خود را در پوششی عرضه کنند که به خیال آن ها، کنه آن دیده نشود. غافل از آن که بوی آلودگی آن ها چنان فضا را پر کرده که پوشیدنی نیست. به همین دلیل است که محمدرضا خاتمی دبیرکل مشارکت در پاسخ به عسگراولادی میچ او را بر سر همین حق مردم می گیرد. خاتمی خوب می داند که مردم ایران تا چه حد نسبت به حق سیاسی خود حساسند و کم ترین گذشتی در مورد پایمال شدن آن ندارند، پس، از عسگراولادی این کهنه سرباز استبداد دینی و دستگاه ولایت می خواهد که

بقیه در صفحه ۲

حکومت ها به نسبت نقشی که مردم در تشکیل حکومت و جاری کردن اراده خود در حکومت دارند، از یک دیگر تفکیک شده و دسته بندی می شوند. مرز بین استبداد و دموکراسی با همین معیار تعیین می شود و هم چنین محدود بودن یا گسترده بودن دموکراسی نیز وابسته به نسبت نقش مردم است. به عبارت بهتر به میزانی که مردم به حق خود در تعیین سرنوشت خود و اعمال قدرت سیاسی وقوف پیدا می کنند و با مبارزه آن را جاری کرده و نقش حق خود را بر ساختار قدرت سیاسی می زنند، استبداد عقب می رود و دموکراسی می بالد. و به همین ترتیب به میزانی که مردم علاوه بر این، دامنه حق خود را چنان گسترده می کنند که نه تنها تشکیل و تعیین حکومت را با اراده خود تحمیل می کنند، بلکه اداره حکومت و قدرت را مستقیماً در دست می گیرند و حق "تعیین کنندگی" را از حوزه زندگی سیاسی به حوزه زندگی اقتصادی نیز می کشانند، دموکراسی نیز از شکل محدود و ابتدائی خود به نوع وسیع و پیشرفته خود فرا می روید.

حداقل، صد سال از مبارزه مردم ایران برای جاری کردن حق خود بر قدرت سیاسی می گذرد. بعد از یک قرن که با چهار فراز مبارزاتی هم راه

ایران این سکوت توجیه گرا را بر آنان نخواهند بخشید. هر چند طبیعت جمهوری اسلامی حکم بر اضمحلال و مرگ این رژیم داده و آفتاب اش بر سر بام رسیده است، اما حتا اگر شده بعد از سقوط آن، سران این رژیم باید به جرم این جنایت علیه بشریت، محاکمه و مجازات شوند.

در چهاردهمین سالگرد دهم شهریور، ما مقاومت حماسی قربانیان قتل عام ۶۷ در زندان های ایران را پاس می داریم؛ به خاطره عزیز آنان درود می فرستیم؛ و با بازماندگان شان هم دردی می کنیم.

ما خواهان آزادی های بی قید و شرط سیاسی؛ ممنوعیت شکنجه؛ لغو مجازات اعدام؛ و آزادی فوری و بی قید و شرط همه زندانیان سیاسی و عقیدتی هستیم.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)  
شهریور ۱۳۸۱

## اعلامیه کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) به مناسبت چهاردهمین سالگرد دهم شهریور

قتل عام دست کم پنج هزار زندانی سیاسی به دستور خمینی در شهریور ۱۳۶۷ نمودار برجسته ذات و فطرت جمهوری اسلامی و شیوه حکومت آن از آغاز تا به امروز است. فاجعه شهریور، «حادثه» نبود، مرحله دیگری بود از اعدام های جمعی سال شمت؛ که در شکل آدم ربائی و ترورهای سیاسی ادامه پیدا کرد. کشتن کمونیست های زندانی به انتقام حمله نظامی مجاهدین از عراق؛ کشتن زندانیانی که به مدت معینی حبس محکوم شده بودند؛ کشتن زندانیانی که اصلاً محکوم نشده و بلاتکلیف بودند... این ها همه نشانه های نهایت بربریت و جنون یک رژیم سفاک و ظالم بودند؛ اما کشتن آنان بخاطر ندامت نکردن، یا آن طور که در مورد کمونیست ها کردند، تنها بخاطر تن ندادن به مذهب، نماد یک فاشیسم مذهبی بود که نه تنها حقوق بشر، آزادی عقیده و بیان، حقوق مدنی و شهروندی و آزادی های فردی را لگدکوب می کرد، بلکه دین و آئین خاصی را با جبر و از موضع قدرت دولتی می خواست بر جامعه تحمیل کند. آن چه که این رژیم مذهبی در زندان ها می خواست پیاده کند، چیزی بود که بر کل جامعه می خواست تحمیل کند؛ با این تفاوت که زورش به جامعه نمی رسید ولی می پنداشت که با تازیانه و شکنجه از پس بندیان اسیر بر خواهد آمد! اما زندان هم عماره جامعه بود و مقاومت مردم، هم چون اشعه آفتاب که از عدسی بگذرد، در مقاومت سوزاننده زندانیان، گانونی می شد و ریش و ریشه حاکمان را در قلعه قدرت و قلدری مطلق شان به آتش می کشید.

حکومت اسلامی برای نجات خود از شر زندانیان سیاسی، زندان را به دریای خون تبدیل کرد؛ اما زندانیان هم با «نه» سنگین خود سنگی بر پای او بستند و در دریای خون خویش به زیر اش کشیدند. اگر آن زمان مردم خون های جاری از کامیون های گوشت را که اجساد نیمه جان را از زندان ها بیرون می بردند، ندیدند، امروز همه می بینند که رژیم اسلامی در خون هائی که ریخته است، دارد غرق می شود.

اگر آیت الله منتظری در آن روزها به اعدام کردن غیر محکومین اعتراض کرد (و خواهان اعدام کسانی شد که بعد از محاکمه به مرگ محکوم شوند)، سکوت اصلاح طلبان حکومتی تا به امروز در باره آن قتل عام فجیع و خودداری شان از افشاء و محکوم کردن آن، نشان داد که استثنای منتظری، اثبات قاعده در حکومت اسلامی است. آن دسته از اصلاح طلبان هم که سهم و نقشی مستقیم در آن کشتار ظالمانه نداشته اند، با کتمان آن فاجعه و فرار از تقبیح اش، در پی توجیه آن بوده اند. مردم

## "وفاق ملی" یا "وضعیت فوق العاده"

در صفحه ۲

ارژنگ بامشاد

## چرا فرار از خانه؟

در صفحه ۳

رها آزاد

## کودک آزاری در جمهوری اسلامی جرم نیست!!

در صفحه ۴

آرش گمانگر

## وفاق ملی یا وضعیت

### فوق العاده

#### ارژنگ بامشاد

نارضایتی گسترده‌ی مردم و خطر بروز انفجارات اجتماعی از درون و تهدیدات آمریکا از بیرون، تمامیت خواهان و اصلاح طلبان حکومتی را در وضعیتی قرار داده که به نظر می‌رسد توان تصمیم‌گیری قطعی برای پیشبرد سیاست‌های‌شان را از دست داده‌اند. تمامیت خواهان اکنون میان پیشبرد کودتای خرنده و یا کودتای ضربتی در شک و تردید قرار گرفته‌اند و اصلاح طلبان نیز میان تز "خروج از حاکمیت" و طرح "وفاق ملی" سرگردان گشته‌اند.

درست هم‌زمان با علنی شدن طرح "وضعیت فوق العاده" که در آن قرار بود نزدیک به هزار نفر از فعالین سیاسی غیرخودی دستگیر شده، مطبوعات تعطیل گشته و بگیر و ببند مردم آغاز شود، روزنامه «رسالت» به عنوان سخن گوی جمعیت مؤتلفه و نیروهای اصلی تمامیت خواهان، با آن مخالفت کرده و خواهان پیشبرد گفت‌وگو میان این جمعیت و حزب مشارکت به عنوان اصلی‌ترین نیروی اصلاح طلبان شده است. این روزنامه در سرمقاله‌ی شماره پنج‌شنبه ۳۱ مرداد ۸۱ خود به‌طور تلویحی با طرح وضعیت فوق العاده مخالفت کرده و ضمن رد طرح خروج از حاکمیت بخشی از اصلاح طلبان، می‌نویسد: «موضع‌گیری‌های تند سیاسی از طرف رقیب به سود افراطیون تمام خواهد شد و برای کالای "خروج" آنان مشتری جلب خواهد کرد، لذا مخالفان شعار خروج از حاکمیت باید هوشیارانه از ناوان دادن بابت شعارهای افراطی دوری گزینند و عرصه‌ی گسترده و خیره‌کننده و وفاق را برای رقابت‌های سیاسی نمایان سازند». همین روزنامه در شماره یک‌شنبه ۳ شهریور ۸۱ خود سخنان محمدمدقی نماینده پاك‌دشت را با تیرت بزرگ و در صفحه اول به چاپ رساند که گفته بود: «در شرایطی که کشور و نظام با دشمنان بزرگی مواجه می‌باشد، تلاش برای وحدت و کاهش اختلافات یک حرکت الهی است، و قانون اساسی بهترین محور برای وفاق و وحدت است».

در میان اصلاح طلبان نیز اختلاف بر سر طرح "خروج از حاکمیت" و یا طرح "وفاق ملی" هم‌چنان از محورهای بحث نیروها و گروه‌های وابسته به این طیف است. در حالی که عباس‌عبدی مدام بر طرح خروج از حاکمیت می‌گوید، مصطفی تاج‌زاده در مطلبی پیرامون رد ضرورت شرایط اضطراری می‌نویسد: «با دو بال وفاق و صلح می‌توان تهدید یگانگان را به فرصتی برای هم‌دلی همه ایرانیان و پیشرفت میهن از یک طرف و استقرار صلح در منطقه و جهان از طرف دیگر تبدیل کرد» (حیات نو شنبه ۲ شهریور ۸۱) و هم‌زمان با آن محمدرضا خاتمی پیرامون درخواست عسکراولادی برای مذاکره میان جمعیت مؤتلفه و حزب مشارکت می‌گوید: «ما اکنون در حال مکاتبه با جمعیت مؤتلفه هستیم و برای مذاکره با آقایان نیز هیچ منعی نداریم و فرقی ندارد که مذاکره نمایم یا مکاتبه کنیم» (حیات نو ۳ شهریور ۸۱)

سردرگمی اصلاح طلبان که سیاست‌های اصلاح طلبانه‌شان به بن بست رسیده و خود نیز به آن اعتراف می‌کنند، امر ناشناخته‌ای نیست. آن‌ها که میان دو سنگ آسیای خطر حرکت‌های مردمی و ابزارهای سرکوب تمامیت خواهان قرار گرفته‌اند، مدام بر این که به کدام سو روان شوند، سرگردان بوده و در چهارچوب همین سرگردانی مدام به دنبال سیاست‌های بقیه در صفحه ۲

#### دنباله از صفحه ۱ جای گاه مردم.....

نظرش را در مورد حق مردم در تشکیل و اداره حکومت بگوید. چرا که می‌داند این موجودات متعلق به دوران‌های باستانی زندگی بشر هر چه هم تلاش کنند تا فکر و اندیشه استبدادی خود را به پوشانند، ثمری ندارد و مردم با شامه تیز و حساس سیاسی خود همه چیز را در می‌یابند و از آن‌ها هر چه بیشتر فاصله می‌گیرند.

کشاندن عسکراولادی و امثالهم که "عقب ماندگی" تاریخی خود را نمی‌توانند پنهان کنند به صحنه اظهارنظر در مورد حق مردم در حکومت کردن، مهر باطل بر آن‌ها می‌کوبد، چنان‌که با هر کس دیگری که خواهان مشت آهنین یک حکومت مستبد باشد می‌کند، و این واقعیت زندگی سیاسی امروز ایران است. اما در باره هواداران و مدعیان دموکراسی و تحقق حق مردم برای حکومت کردن چه می‌توان گفت؟ آیا به صرف شکست اندیشه استبداد و رسوا شدن استبداد دینی و سلطنتی و یا هر گونه فکر و اندیشه‌ای که انسان را از حق خود برای تعیین سرنوشت‌اش باز می‌دارد، می‌توان به همه مدعیان و طرف‌داران دموکراسی همراه شد و چشم بر تفاوت‌های تعیین کننده بست؟ همه آن‌ها که از دموکراسی می‌گویند

اگر چه بر حق پایه‌ای تأکید دارند اما در میزان تحقق این حق و پیش‌برد آن از هم فاصله می‌گیرند. پاره‌ای چنان میزان جاری شدن حق مردم را پائین می‌آورند که چیز چندانی از آن نمی‌ماند. و البته این در جامعه طبقاتی که صاحبان امتیاز حاضر به رها کردن امتیازها نیستند، دور از انتظار نیست. بنا بر آن مثل معروف "حق گرفتنی است و نه دادنی". از این دست مدعیان دموکراسی می‌توان از جناح همان محمدرضا خاتمی سراغ گرفت. البته هنوز این‌ها به طور رسمی از "دموکراسی دینی" دفاع می‌کنند و مقید کردن دموکراسی به "دین"، پایه اصلی دموکراسی، یعنی برابری و آزادی و استقلال فردی را منتفی می‌کند، و دیگر از دموکراسی چیزی نمی‌ماند. لذا نمی‌توان آن‌ها را هوادار دموکراسی نامید. اما گیریم که آن‌ها به جدائی دین و حکومت قائل باشند و از برابری حقوق همه ایرانیان به‌گویند چنان که گرایش‌های دمکرات طرف‌دار جامعه سرمایه‌داری چنین‌اند. به بینیم آن‌ها از جاری شدن حق مردم در حکومت چه درکی دارند و چه نمونه‌ای را مطلوب می‌دانند.

عباس‌عبدی از جمله پی‌گیرترین این اصلاح طلبان است و به قول همه آن‌ها نظراتش را رک و راست می‌گوید. او در گفت‌وگو با سایت اینترنتی "امروز" در باره

نقش مردم در حکومت و اداره سیاسی جامعه و در پاسخ به این سؤال که مردم در سیاست چه‌گونه عمل می‌کنند، می‌گوید: «زمانی به‌طور عملی در صحنه حاضر می‌شوند که یک طرف تصمیمی بگیرد و آن‌ها از آن حمایت کنند»، و یا در جای دیگر می‌گوید: «مردم در سیاست سعی می‌کنند یک نوع داوری و قضاوت بکنند بین گروه‌های مختلف». و همین‌طور می‌گوید: «مردم نگاه می‌کنند که به‌بینند چه کسی بهتر بازی می‌کند تا راجع به آن قضاوت کنند». اگر همه این حرف‌ها را خلاصه کنیم نقش مردم در سیاست می‌شود تماشاگر، حمایت‌گر و قضاوت‌کننده. این حداکثر نقشی است که طرف‌داران دموکراسی در جامعه طبقاتی و هواداران نظم سرمایه‌داری در سراسر جهان برای مردم در سیاست قائل‌اند. باید پرسید چرا مردم نتوانند خود بازی‌گران مستقیم صحنه باشند، چرا باید گروه‌های معینی بازی کنند و مردم فقط حامی و قضاوت‌کننده باشند؟ لابد می‌گویند کارشناسان و متخصصان باید حکومت کنند.

باید پرسید در دنیایی که کار تخصصی از تخصص هم گذشته و متخصصان فقط در گوشه‌های معینی کارشناسانند، مگر می‌شود مردان و زنان طلائی را سراغ کرد که کارشناس همه امور باشند. اضافه بر آن کارشناسان در بدنه اجرائی، تهیه تصمیم‌ها دخالت دارند و خود جزو مردم‌اند. دانش و آگاهی عمومی مردم در دوره کنونی به حدی رسیده است که به خوبی تشخیص دهند و در مورد مسائل کلان تصمیم‌گیری کنند و در اجرای کار با متخصصان و کارشناسان خود همراه شوند و کار را پیش برند. چرا نمی‌توان قدرت را توزیع کرد و مردم خود مستقیماً دستگاه قدرت سیاسی را در دست بگیرند و نه آن‌طور که امثال عبدی می‌گویند کارشان فقط قضاوت در مورد گروه‌های نخبه سیاسی و حمایت آن‌ها از طریق انتخاب و سپردن کار به دست آن‌ها و باقی ماندن در نقش تماشاگر باشد؟

البته می‌توان نگرانی صاحبان امتیاز را فهمید. اگر مردم به‌طور وسیع در تشکل‌های مدنی و صنفی و سیاسی خود متشکل شوند و با توزیع قدرت، آن‌را از پائین در چنگ بگیرند و در اداره امور نقش فعال و بازی‌گر و نه تماشاگر داشته باشند، برابری حقوق آن‌چنان گسترده خواهد شد که موجودیت "امتیازها" را به خطر اندازد و حکومت واقعی آن‌ها که "دارند" را واژگون کند، آیا اصرار بر دادن کار اداره سیاست به دست گروهی نخبه، برای حفظ این فاصله و دفاع از امتیازها نیست؟ گروه نخبه‌ای که خود طبقات و قدرت طبقاتی را بازتولید می‌کند! راستی چرا نباید "خودحکومتی" به پا کرد؟

تمامیت خواهان کشیده شده‌اند. زیرا پیوندهای شان با کل نظام اسلامی قوی‌تر از آن بوده و هم‌دستی‌شان در جنایات گذشته جمهوری اسلامی عیان‌تر از آن بوده و هست که طرف مردم را انتخاب کنند. بخش زیادی از آن‌ها که به این نتیجه رسیده‌اند با خروج‌شان از حاکمیت، سپر دفاعی تمامیت خواهان در مقابل مردم از بین می‌رود و خطر در هم پیچیده شدن طومار نظام اسلامی به واقعیت نزدیک‌تر خواهد شد، به خود آمده و مجدداً چشم امید به فریب‌ها و سیاست‌های حیل‌گرانه‌ی تمامیت خواهان دوخته‌اند و به امید عبث "وقاق" به نقش تاکنونی خود ادامه می‌دهند.

اما تمامیت خواهان که سکان اصلی هدایت کشور و سیاست‌های کلان آن را در دست دارند، علی‌رغم اختلاف نظرشان میان طرح "وضعیت فوق‌العاده" و یا "کودتای خزنده"، تاکنون سیاست روشنی را به پیش برده‌اند. آن‌ها درست در زمانی که حول شعار وفاق می‌کوبند، هم‌چون گذشته نمایندگان مجلس را به دادگاه احضار می‌کنند؛ بساط اصلاح طلبان غیرحکومتی را در هم می‌پیچند؛ از باندهای تروریست خودی با قدرت حمایت می‌کنند؛ فشار برای حذف منتقدین درون جبهه اصلاحات و تسلیم معتدل‌های‌شان را با قدرت به پیش می‌برند. به نظر می‌رسد آن‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که کودتای خزنده‌شان مفیدتر از اجرای طرح "وضعیت فوق‌العاده" شان است.

طرح وضعیت فوق‌العاده که از سوی بخشی از تمامیت خواهان با ارسال نامه‌ای به رهبری رژیم درخواست شده بود، قاعدتاً برای تحقق چهار هدف برنامه‌ریزی شده بود: مرعوب کردن مردم، حذف اصلاح طلبان و یک‌دست کردن حکومت، متحد کردن تمامیت خواهان و بازگردن راه مذاکره با آمریکا از موضع قدرت. اما در همان تست اولیه، سران تمامیت خواه دریافتند که اصلاح طلبان بی‌رمق‌تر از آنند که نیازی به حذف‌شان باشد. زیرا آن‌ها چنان از نقش و قدرت تأثیرگذاری‌شان در حاکمیت ناامید شده‌اند که طرح خروج از حاکمیت را مطرح می‌کنند تا دیگر سپر دفاعی تمامیت خواهان نباشد؛ از سوی دیگر متوجه شدند که ایجاد حالت فوق‌العاده نه تنها باعث مرعوب کردن مردم نخواهد شد بل که ظرفیت انفجاری حرکت‌های مردمی را نیز به شدت بالا خواهد برد آن‌هم در شرایطی که آمریکا فشار خود بر جمهوری اسلامی را افزایش داده و مترصد فرصتی برای اجرای اقدامات از پیش تدارک دیده شده‌ی خود می‌باشد. اکنون به نظر می‌رسد تمامیت خواهان بر آنند که با تسلیم کامل اصلاح طلبان، آنان را هم چنان به عنوان سپر دفاعی خود حفظ کرده و خطر حرکت‌های گسترده‌ی مردمی را کاهش داده، از آن‌ها برای کاهش فشار خارجی سوءاستفاده کرده و امکانات آمریکا برای پیشبرد سیاست‌های خود در قبال ایران را محدودتر کنند.

در پیش گرفتن این سیاست از سوی تمامیت خواهان بیان‌گر شرایطی در جامعه است که آن‌ها را به شدت نگران و هراسان کرده است. اکنون مردم مستقیماً در برابرشان قد علم کرده‌اند، آن‌هم در زمانی که فشار خارجی بر رژیم اسلامی افزایش یافته است. وضعیت بحرانی

## چرا فرار از خانه؟

### رها آزاد

خبرگزاری ایسنا اعلام کرد که در طول سال ۱۳۸۰، ۴ هزار و ۷۳ نوجوان فراری شناسایی و "مورد هدایت" قرار گرفته‌اند که ۱۴/۳٪ آنان را دختران و ۸۵٪ را پسران شامل می‌شوند. در این گزارش برخورد ابزاری مادران و پدران با فرزندان و به ویژه دختران‌شان، قدرت بی حساب پدران برای زورگویی به زن و دختر، سخت‌گیری‌ها و فشارهای بی‌مورد به نوجوانان، اعتیاد والدین، مشکلات حاد اقتصادی، قوای قهریه فردی و اجتماعی و نظایر آن از عوامل فرار دختران و پسران ذکر شده است. هم‌چنین در این گزارش آمده است که بیش از نیمی از ۸۵ تا ۱۰۰ کودک و نوجوانی که از خانه‌های خود فرار می‌کنند دختر هستند. ۷۲٪ زنان و دختران فراری بین ۱۶ تا ۲۵ سال دارند و ۹۴٪ بی‌سواد یا کم‌سوادند. ۵۹٪ در مقطعی از زمان ازدواج رسمی کرده و ۴۱٪ آن‌ها مجردند.

مدت‌ها است که آمار و ارقام رسمی در ایران به اوضاع حاد و بحرانی زنان، جوانان و کودکان طبقات محروم و زحمت‌کش و بی‌کار جامعه پرداخته و از وخامت اوضاع آن‌ها اطلاع می‌دهند. به علت اوضاع سیاسی حاکم بر کشور بیشتر این معضلات به شیوه روان‌شناختی در سطح خرد در نهاد خانواده بررسی شده و علل سرخوردگی و بی‌پناهی این اقشار به طور عمده با بدرفتاری‌ها، کج‌اندیشی‌ها و نقایص مادی و ذهنی والدین توضیح داده می‌شود. واقعیت این است که خانواده نهادی است که از دل جامعه موجود بیرون آمده و خصلت‌ها و ویژگی‌های همین جامعه را نیز به کودکان‌اش انتقال می‌دهد. فشار، سرکوب و ستمی که پدر و مادر در مورد کودک خود مرتکب می‌شوند ناشی از موقعیت مشخص خود آنان در سلسله مراتب اجتماعی است و رفتار آنان در ارتباط نزدیک با سهم آنان از ثروت اجتماعی و یافته‌های فرهنگی قرار دارد. به این معنا پدران و مادران طبقات محروم فشار خردکننده و انحطاط آور مادی و ذهنی شرایط خویش را به کودکان‌شان منتقل کرده و کودکی

جامعه و ترس و نگرانی تمامیت خواهان زمینه‌ی گسترده‌ای برای اقدامات توده‌ای فراهم آورده است. زمینه‌ای که اگر مورد بهره‌برداری مردم و نیروهای خواهان حاکمیت خود مردم قرار نگیرد، مورد سوءاستفاده‌ی نیروهای مرتجع و ضد مردمی و وابسته به بیگانگان قرار خواهد گرفت. از این رو تلاش همه جانبه‌ی تمامی نیروهای مدافع جدایی دین از دولت، مدافع آزادی و دموکراسی و حق حاکمیت مردم برای سازمان‌دهی هم‌فکری‌ها، هم‌کاری‌ها و هم‌گامی‌های ضرور برای متشکل کردن مردم و سازماندهی مبارزه و مقاومت‌شان، از وظایف عاجلی است که نباید آن‌را به فراموشی سپرد.

آن‌ها را نیز مسموم و نابود می‌کنند. تحت چنین فشار سهمگینی کودک بی‌نوا از عهده پاسخ‌گویی به توقعات جامعه رسمی اطرافش مبنی بر کانالیزه کردن انرژی خود در مسیر تحصیل و کارمزدی باز می‌ماند. با آن‌که مدت‌ها است که رویای خوشبختی خانوادگی در فقیرترین اقشار جامعه ایران به کابوسی تلخ و هولناک برای کودکان زنان و جوانان تبدیل گشته اما هنوز توقع زیادی از "خانواده" در معنای آبستراکت آن وجود دارد که امیدوار است که خانواده تحت شرایط موجود بتواند کارکردهای مورد نظر جامعه و دولت را انجام دهد. اما شرایط دشوار ایران نشان می‌دهد که دیگر نباید علت فرار و سرگشته‌گی نوجوانان را در وجود خانواده‌های‌شان و با ابزار روان‌شناختی جستجو کرد. نمی‌توان زندگی نفرین شده این انسان‌ها را که قربانیان یک شرایط غیر انسانی‌اند به عنوان "سرنوشت‌های فردی آنان و گناه پدران و مادران‌شان بازگو کرد. باید از خود پرسید که چگونه می‌توان در آلونک‌های محقر و فقیرانه از اعمال فشار و زور توسط والدین برای ایجاد نظم و آرامش پیشگیری به عمل آورد؟ چه گونه می‌توان با موعظه‌های اخلاقی و پند و اندرزهای عالمانه شکم گرسنه خانواده‌های پرجمعیت فقیر را سیر نمود؟ در حالی که یک ملت به شکل پست و خوارکننده‌ای برده افراد خودکامه و مستبدی هستند که هیچ‌گونه حقوق مدنی و انسانی برای آن‌ها قابل نیستند، چه گونه می‌توان انتظار داشت که در یک مقیاس کوچک‌تر یعنی در نهاد خانواده بدون دست‌رسی به نان، کار، مسکن، کتاب، فرهنگ، آموزش، تربیت و نهادهای دموکراتیک، بردگی موهن زن و کودک را برچید؟ وقتی هنوز قوانینی برای محدود کردن اختیارات و تسلط بی‌حساب حاکمان کشور وجود ندارد چه گونه می‌توان انتظار تنظیم روابط در خانواده را داشت؟ بررسی حرکت و تحول واحدها و نهادهای خرد جامعه باید در پیوند با بررسی قانون‌مندی‌های نهادهای کلان جامعه هم‌راه باشد تا پدیده‌های اجتماعی به شکل اسرارآمیز و غیر قابل درک پدیدار نشده و ارتباط ارگانیک آن‌ها با یک‌دیگر توضیح داده شود.

مشکل دختران و پسران فراری بیش از هر زمان دیگر چهره یک نظام اجتماعی فرتوت و از پای‌درآمده را نشان می‌دهد که قادر نیست عناصر نوین فرهنگی و ارزشی به انسان‌ها عرضه کند. فرار این نوجوانان و زنان خبر از فاجعه‌ای در بطن جامعه می‌دهد که جز با برقراری روابط آزاد و دموکراتیک بین پدر و مادر و فرزندان حل نخواهد شد و خود این امر در گرو ایجاد ساختاری دموکراتیک می‌باشد که حقوق و وظایف افراد و نهادهای مختلف اجتماعی تعریف و پذیرفته شده باشد. این نوجوانان و زنان دیگر

## موج جدید اختناق در ایران

همه خبرها و گزارشاتی که از ایران می‌رسند حکایت از شدت گرفتن موج اختناق و تلاش رژیم جمهوری اسلامی برای خفه کردن هر صدای مخالف یا دگراندیش دارند. احکام سنگین "دادگاه‌های انقلاب" در هر مورد مخالفت یا "صدایی دیگر" نشان می‌دهد که رژیم قصد دارد تا یک‌بار دیگر آخرین بقایای فضای تنفسی را که به‌ویژه بعد از جنبش اخیر دانشجویی جانی تازه گرفته بود، از میان بردارد. دستگیری ناصر زرافشان وکیل خانواده‌های قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای سیاسی، صدور حکم دستگیری مسعود بهنود، زندان کردنی هاشم آقاجری، ادامه توقیف روزنامه‌ها که "روزنو" و "آئینه جنوب" نیز به فهرست آن اضافه شدند؛ اعلام انحلال "نهضت آزادی"، و .... همگی بیان‌گر اختناق همه‌جانبه و سرکوب گسترده‌ای است که در ایران برقرار شده است.

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران، تمام این اقدامات سرکوب‌گرانه را محکوم کرده و در ادامه سیاست خود در دفاع از حق بیان، اندیشه و انجمن خواستار رفع توقیف از روزنامه‌ها و آزادی همه زندانیان سیاسی و عقیدتی است. ما از همه هموطنان خود دعوت می‌کنیم تا در برابر این موج جدید و گسترده اختناق ایستادگی کنند.....

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران  
پاریس ۲۱ اوت ۲۰۰۲

## فراخوان به تظاهرات

### ایرانیان آزاده

در چهاردهمین سال‌گرد قتل‌عام زندانیان سیاسی و عقیدتی، رژیم جمهوری اسلامی با دست‌گیری ناصرزرافشان وکیل شجاع و پی‌گیر پرونده قتل‌های سیاسی و با صدور حکم زندان و شلاق برای وی، می‌کوشد که صدای خانواده‌های قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای و زندانیان سیاسی قتل‌عام شده را خاموش نماید.

هم میهنان آزاده!

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران شما را دعوت می‌نماید که:

در دفاع از ناصرزرافشان وکیل شجاع و متعهد پرونده قتل‌های سیاسی!

در دفاع بی‌قید و شرط از کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی و درخواست آزادی آنان!

در اعتراض به وحشی‌گری‌های جمهوری اسلامی و اعلام همبستگی با بازمانده‌گان زندانیان سیاسی اعدام شده!

و برای درخواست اعزام یک هیئت مستقل بین‌المللی به منظور بازدید از زندان‌های ایران!

در روز شنبه ۳۱ اوت در ساعت ۶ تا ۸ بعد از ظهر در میدان باستیل گرد هم آییم.

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی

دربارن - پاریس

به بزرگ‌سالان و از جمله به والدین آن‌ها می‌آموزند که تنبیه و شکنجه روحی و جسمی کودکان، نه تنها تأثیر مثبتی بر تربیت و اخلاق آن‌ها به جای نمی‌گذارد، بل که به بازتولید خشونت در جامعه کمک می‌کند و دست‌آوردی جز رشد ناهنجاری‌های فردی و اجتماعی ندارد. در ایران اما، به چند دلیل ما شاهد شیوع گسترده کودک‌آزاری و فاصله اکثریت جامعه از شیوه‌های علمی و انسانی تعلیم و تربیت هستیم. نخست این که مردم ما در زیر سایه رژیم زندگی می‌کنند که خود بزرگ‌ترین تولیدکننده و حامی خشونت و سرکوب است. توحش ناشی از استبداد انجام گسیخته سیاسی و مذهبی چرخه خشونت را مداوم به حرکت درمی‌آورد و سیستماتیک‌وار بر روان و اعصاب مردم سوهان می‌کشد. ماحصل این خشونت دولتی، جامعه‌ای خفقان زده و بیمار خواهد بود که هیچ‌گاه در شرایط پایدار دموکراتیک نرسته و با راه و رسم شیوه‌های مترقی و دموکراتیک تعلیم و تربیت آشنا نیست. دوم این که فلاکت اقتصادی موجود و فقر و فاقه اکثریت مردم سبب می‌شود که تلاش برای معاش به جنگی خردکننده و پایان‌ناپذیر تبدیل گردد. در چنین اقتصادی نه تنها روح و جسم زحمت‌کشان در زندگی چند شغله آسیب می‌بیند، بل که علی‌رغم این دوندگی، اغلب آن‌ها کماکان قادر به رفع حوائج ابتدایی خانواده و فرزندان خود نیستند، فشار مداوم ناشی از این محرومیت، سبب بروز انواع ناهنجاری‌ها در والدین و کودکان می‌شود. به همین خاطر است که بدون تأمین محیط کار و زیست سالم و انسانی، نمی‌توان شاهد رشد طبیعی کودکان و رفتار درست والدین در قبال آن‌ها بود. سوم این که تربیت کودک یک علم است و می‌توان و باید آن‌را فرا گرفت. آموزش مداوم مردم از طرق مختلف و معرفی تجارب مثبت دیگر کشورها، نقش زیادی برای ارتقای آگاهی‌های علمی و تربیتی والدین ایفا می‌کند. در این راستا می‌توان به تجربه مثبت لغو تنبیهات بدنی و به فلک بستن دانش‌آموزان در مدارس سی سال پیش ایران اشاره نمود، شکنجه‌های وحشیانه‌ای که به جای ترغیب محصلین به درس، سبب گریزان شدن بیشتر آن‌ها می‌شد. این تجربه و دیگر تجارب مثبت باید دائماً از طرق مختلف و از جمله رسانه‌های عمومی مورد ترویج قرار گیرند. در این میان مردم و نهادهای جامعه مدنی، سهم به‌سزایی در خنثی‌سازی فرهنگ خشونت که مداوماً توسط دولت و مذهب حاکم و نیز سنت‌های عقب‌مانده مدرسالارانه و پدرسالارانه پمپاژ می‌شوند، ایفا می‌کنند. دفاع قاطع از «کنوانسیون بین‌المللی حقوق کودک» که جمهوری اسلامی نیز چند سال پیش مزورانه آن‌را امضاء کرده و مبارزه برای لغو بی‌قید و شرط همه اشکال آزار و تنبیه و شکنجه روحی و جسمی کودکان و بالاخره مبارزه برای جامعه‌ای سالم، آزاد، آباد و مدرن باید به کارزار ثابت همه نیروها و افراد مترقی تبدیل شود. بدون چنین مبارزه‌ای، باز هم باید شاهد پرورش و مثله شدن کودکان آینده ساز این کشور باشیم.

## کودک‌آزاری در جمهوری اسلامی جرم نیست!!

### آرش کمانگر

شورای نگهبان، اخیراً لایحه‌ی مصوبه مجلس شورای اسلامی در مورد جلوگیری از شکنجه و کتک‌زدن کودکان توسط والدین و بستگان‌شان را به دلیل مغایرت آن با شرع و قانون اساسی و از جمله ضدیت آن با «قانون مجازات اسلامی» رد کرد. نماینده‌گان مجلس در واکنش به این مسئله، اصلاحات چندی را بر لایحه‌ی مذکور وارد ساختند تا رضایت خاطر شورای نگهبان را جلب کنند. هفته گذشته این لایحه سر و دم بریده و کم تأثیر به شورای نگهبان ارسال شد تا مورد تصویب قرار گیرد. یکی از عقب‌نشینی‌های مهمی که در لایحه اصلاح شده صورت گرفته، انطباق آن با قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۰ است که به موجب آن، «تنبیه کودکان در حد "متعارف"!! توسط بستگان‌شان چنان‌چه برای تربیت‌شان مفید تشخیص داده شوند»، جایز شمرده شده است. معنای روشن این تبصره رسمیت دادن به کودک‌آزاری و کتک‌زدن بچه‌هاست، پدیده زشت و غیرمتمدانه‌ای که روزی نیست در گوشه و کنار کشور فاجعه نیافرند. اصولاً به دلیل گسترش بی‌سابقه شکنجه، آزار و قتل کودکان در سال‌های اخیر و اعتراضات پی در پی انسان‌های ترقی‌خواه و نهادهای مدنی هم‌چون انجمن حمایت از حقوق کودک در ایران بوده که مجلس ششم ناگزیرشده با تأخیر زیاد و پس از وقوع فجایع فراوان، لایحه نیم‌بندی را به تصویب رساند که با توجه به سازش اخیر برای جلب رضایت مرتجعین محافظه‌کار و پدرسالار شورای نگهبان، به نظر نمی‌رسد منشأ تحول چندانی در برخورد با ناهنجاری مذکور باشد. این در حالی‌ست که امروزه در بسیاری از کشورها، همه اشکال کودک‌آزاری و از جمله تنبیه بدنی آن‌ها جرم محسوب می‌شود و خاطیان مورد تعقیب و بازخواست قرار می‌گیرند. در چنین جوامعی از طریق مدارس و نیز رسانه‌های ارتباط جمعی، ضمن آشناکردن کودکان به حقوق خود،

### دنباله از صفحه ۳ چرا فرار از....

نمی‌توانند با حداقل‌های موجود که حتی آن‌هم از ایشان دریغ می‌شود، سر کرده و خود را راضی و خوشبخت حس کنند. توقع ایجاد رابطه جنسی و عشقی آزادانه با انسان دیگر، توقع پاس حرمت و شخصیت انسانی کودک و زن از سوی خانواده و همسر، توقع امکانات مادی متوسط که بتواند پاسخ‌گوی نیازها و خواست‌های جوانان و زنان در زمینه قدرت خرید، رفاه مادی، تحصیل، کار و مسکن باشد، به حداقل‌هایی بدل شده است که باید برآورده شوند تا معضل کودکان و زنان فراری حل شود.